

هر جوانی که درین بزک مشرف است
 هر جوانی که درین بزک مشرف است
 تا از صد جلد به خط از زبان
 تا از صد جلد به خط از زبان
 تاوی زخوی خود و خالق و یار
 تاوی زخوی خود و خالق و یار

حکایت موشی چند سال در درکان خواجه بقال از
 موشی چند سال در درکان خواجه بقال از
 نقدای خوشک و صیوهای تر می خورد و خواجه بقال از این
 نقدای خوشک و صیوهای تر می خورد و خواجه بقال از این
 دید و غمازی کرد و از مکافات آن اعراض می نمود تا روزی
 دید و غمازی کرد و از مکافات آن اعراض می نمود تا روزی

شمر حکم آن که گفتند
 حکم آن که گفتند
 لوله حکم که گفتند

سفله در آنجا بود و معده
 سفله در آنجا بود و معده
 هزاران شور و شرک در دیو
 هزاران شور و شرک در دیو
 حش بر آن داشت که همان خواجه برید و سینه
 حش بر آن داشت که همان خواجه برید و سینه
 چون کیسه مغلالتی خوابت و چون معده که سگان خال
 چون کیسه مغلالتی خوابت و چون معده که سگان خال

بای

بر بای اوست و بگذاشت تا بپوش خود در درون رفت و ماند
 بر بای اوست و بگذاشت تا بپوش خود در درون رفت و ماند
 در دست خوران را بدانت دنبال آن گرفت و آن سوراخ
 در دست خوران را بدانت دنبال آن گرفت و آن سوراخ
 را بکند تا بجا نرسد و در میان آن یکدیگر در کجا بصر افتاد
 را بکند تا بجا نرسد و در میان آن یکدیگر در کجا بصر افتاد
 سرخ و سفید بر هم ریختند و دینار و درم با هم آمیختند و خود را
 سرخ و سفید بر هم ریختند و دینار و درم با هم آمیختند و خود را
 تصرف نمود و موثر بیرون آورد و بچکان که همیشه ناخزای
 تصرف نمود و موثر بیرون آورد و بچکان که همیشه ناخزای
 خود دید آنچه دید و مکافات حق ناشناسی خود کشید آنچه
 خود دید آنچه دید و مکافات حق ناشناسی خود کشید آنچه

قطع کند
 کند
 کند

کشور و شرک است حریصان جهان راست
 کشور و شرک است حریصان جهان راست
 لافتنه و شرک و در در

خز دل قانع که زهر شور و شرک است
 خز دل قانع که زهر شور و شرک است
 قانع قانع زید می گوید که هر که بوقته اید شرک را قانع

در غز قناعت هر روح آمد و راحت
 در غز قناعت هر روح آمد و راحت
 قناعت قناعت

در حصر قناعت نیست که در دست
 در حصر قناعت نیست که در دست
 دست لافتنه و شرک و در در